

بیاید همه دکتر شویم!

هدف دوره تحصیلات تکمیلی (کارشناسی ارشد و دکتری) در هر کشوری، تربیت نیروی متخصص در آن کشور است؛ چرا که این نیروی ویژه بنا به اقتضا، امکان برنامه‌ریزی‌های دانایی‌محور را برای تصمیم‌سازان و مسئولان ارشد فراهم می‌کند.



درنگی در شیوه جدید آزمون دکتری در علوم انسانی: بیاید همه دکتر شویم!
همشهری آنلاین - فاطمه عجم: هدف دوره تحصیلات تکمیلی (کارشناسی ارشد و دکتری) در هر کشوری، تربیت نیروی متخصص در آن کشور است؛ چرا که این نیروی ویژه بنا به اقتضا، امکان برنامه‌ریزی‌های دانایی‌محور را برای تصمیم‌سازان و مسئولان ارشد فراهم می‌کند.

بنابراین بدیهی به نظر می‌رسد که مولفه‌ها، شرایط و ویژگی‌های این دوره، از تمامی ابعاد مورد توجه متولیان این امر باشد. یکی از این ابعاد که از قضا مهم‌ترین آنها به شمار می‌رود، کیفیت این دوره‌هاست؛ امری که تابع عوامل و شرایط شناخته شده، متعدد و البته گاه خلاقانه است. نقطه آغاز کیفیت اما از پذیرش دانشجو و آزمون ورودی آغاز می‌شود؛ چگونگی برگزاری آزمون، چگونگی گزینش دانشجو و عواملی که می‌تواند در انتخاب شدن نهایی مؤثر باشد. بی‌گمان درستی این انتخاب می‌تواند برنامه‌ریزان و تصمیم‌سازان را در رسیدن به اهداف برنامه‌های توسعه دانایی‌محور کشور بیش از پیش یاری کند. در این جستار می‌کوشیم تا با کاویدن کنکور نیمه‌متمرکز دکتری در سال 90 مشکلات این پدیده نوظهور، یعنی آزمون نیمه‌متمرکز دوره دکتری را به ویژه در حوزه علوم انسانی بررسی کنیم.

در سال‌های گذشته یعنی تمام سال‌های پیش از سال 90 رسم آزمون دکتری بر آن بود که هر دانشگاهی که امکان و اجازه برگزاری آزمون دکتری را داشت، یک آزمون کتبی تخصصی از دروس کارشناسی ارشد برگزار می‌کرد و از میان کسانی که از این آزمون کتبی سر بلند بیرون می‌آمدند و حداکثر نمره را کسب می‌کردند، از طریق مصاحبه شفاهی تعدادی را برای گذراندن دوره دکتری برمی‌گزید. در عین حال این شیوه پیش‌گفته دارای یک اشکال اساسی بود و آن شرکت دانشجویان هر دانشگاه در آزمون دکتری دانشگاه خویش بود؛ به عنوان مثال دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، در آزمون دکتری همان دانشگاه شرکت می‌کردند و طبیعی بود که با اساتید ممتحن و مصاحبه‌کننده و آرای علمی و نظریات ایشان، بهتر از دیگران آشنایی داشته باشند. از این رو بهتر می‌توانستند از پس آزمون کتبی و مصاحبه شفاهی پس از آن برآیند. البته در این میان رابطه استادی و شاگردی و محبت و شناخت متقابلی که میان این دو وجود داشت را نیز نباید از نظر پنهان داشت، چرا که مشخص است، استاد شخصی را که لااقل چندین سال با او همراه بوده و سر کلاس‌های او حضور داشته است و احیانا پایان‌نامه علمی خویش را با راهنمایی و مشاورت او گذرانده است، به هنگام آزمون و مصاحبه بر دیگران ترجیح می‌دهد.

پس از چندین دهه، مسئولان وزارت علوم و سازمان سنجش به این نتیجه رسیدند که شیوه فعلی چندان عادلانه نیست. به خصوص که یکی از شعارهای محوری دولت دهم عدالت محوری بود. از این رو تصمیم گرفتند تا شیوه تماماً نامتمرکز را که بیش از نیم قرن سابقه داشت به شیوه نیمه‌متمرکز تبدیل کنند. به این صورت که ابتدا یک آزمون سراسری در تمام رشته‌هایی که امکان گرفتن دانشجوی دوره دکتری در آن وجود دارد، برگزار شود و سپس تعدادی از این افراد برای آزمون شفاهی به دانشگاه‌های در نظر گرفته شده، معرفی شوند. دانشگاه مزبور نیز با هر شیوه‌ای غیر از شیوه آزمون کتبی از میان دانشجویان چند برابر ظرفیت که معرفی شده‌اند، تعدادی را بر گزینند.

تا اینجای کار به نظر می‌رسد وزارت علوم و سازمان سنجش به هدف عدالت محور خویش دست‌یازیده‌اند اما اندکی توجه به فرایندی که از اواخر بهمن سال 89 شروع شد و از آن پس ایستگاه‌هایی همچون 25 فروردین 90 که روز آزمون نیمه‌متمرکز دکتری بود و پس از آن معرفی چند برابر ظرفیت در نیمه اول خردادماه و تعداد معرفی شدگان به مراکز و... را طی کرد، نشان می‌دهد که نه تنها عیوب شیوه پیشین تصحیح نشده که بر گستره و عمق آن افزوده شده است و از این رو عدالت مورد نظر فدای سرعت همراه با بی‌دقتی برنامه‌ریزان سازمان سنجش و وزارت علوم و فناوری شده است.

نخستین عیب برنامه جدید که می‌توان بی‌نظمی و سردرگمی را نشانه بارز آن دانست، تامین نکردن هدف همین برنامه جدید است، چرا که شیوه جدید آزمون دکتری برای از میان بردن ناعدالتی سابق طرح‌ریزی شد اما نه تنها زمینه‌های آن امر یعنی انتخاب دانشجویان همان دانشگاه توسط اساتید همان دانشگاه را از میان نبرد، بلکه آن را تشدید کرد چرا که مشخص است هر دانشجویی

دانشگاه پیشین خود را به‌عنوان نخستین گزینه برمی‌گزیند و چون در سطح علمی همان دانشگاه است در مرحله اول در همان دانشگاه مورد پذیرش قرار می‌گیرد، به خصوص اگر به آزمون بسیار عجیب به‌اصطلاح نیمه متمرکز دکتری فروردین 90 نگاهی بیفکنیم؛ آزمون بسیار ساده و در عین حال بسیار پیچیده! به صورت مختصر و مفید می‌توان آن را آزمون سهل و ممتنع دانست؛ سهل و ساده از آن رو که در حد دروس کارشناسی و گاه در حد دروس دبیرستان و پیش‌دانشگاهی بود! و سخت و ممتنع از آن رو که منابع آزمون به هیچ عنوان معرفی نشده بود! به خصوص که دانشجوی مضطرب آزمون را با عنوانی جدید به نام استعداد تحصیلی مواجه می‌ساخت که هدفش سنجش میزان هوش دانشجو بود.

باید از مسئولان وزارتخانه و سازمان سنجش پرسید: آیا دانشجویی که مدرک کارشناسی ارشد را داراست و لاقلاً یک پایان نامه هم با توجه به استانداردهای خود وزارتخانه گذرانیده است را نمی‌توان برخوردار از حداقل هوش لازم برای ادامه تحصیل در دوره دکتری به شمار آورد؟ از سوی دیگر دانشجوی مضطرب، آزمون زبان بسیار ساده‌ای که نمره منفی هم ندارد! را مشاهده می‌کند اما نمی‌داند به چه مقصودی طراحی شده است؟ این اما تمام ماجرا نیست؛ دانشجویی را که 4 ساعت تمام از ساعت 8:30 تا 12:30 به سؤالات غیرتخصصی و خسته‌کننده زبان انگلیسی و استعداد تحصیلی (تست هوش) پاسخ گفته است، به یک تعطیلات 4 ساعته می‌فرستند تا بعد از ظهر خود را آماده امتحان تخصصی کند.

دریغ و صددریغ که باز آزمون تخصصی وجود ندارد بلکه سؤالاتی پیش‌روی دانشجو است که حتی ممکن است در سراسر زندگی با آنها مواجه نشده و هرگز حتی یک بار هم به آنها فکر نکرده باشد! این سؤالات به ظاهر تخصصی اوج بداندیشی و بدطرحی سازمان سنجش و وزارتخانه علوم را نشان می‌دهد و صد البته این ضعف بزرگ در حوزه علوم انسانی به خاطر تعدد منابع و گستردگی مطالعات مربوطه نمایش بیشتری دارد. برای آنکه قضیه روشن شود یک مثال بسیار ساده ذکر می‌شود؛ فرض کنید کسی تاکنون تفاسیر قرآن را مطالعه نکرده باشد و رشته تحصیلی خود را فقه، ادیان و عرفان، تاریخ و تمدن ملل اسلامی، تصوف یا مدرسی معارف گرایش انقلاب اسلامی انتخاب کرده باشد و در آن تحصیل کرده باشد؛ یعنی مجموعه‌ای که به همراه رشته قرآن و حدیث به مجموعه الهیات و معارف اسلامی معروف است. آنگاه در امتحان تخصصی آزمون نیمه متمرکز دوره دکتری از او سؤالات تخصصی تفسیر قرآن پرسیده شود! یا در مجموعه تاریخ کسی رشته تاریخ ایران باستان را انتخاب کرده باشد و در آن رشته تحصیل کرده باشد ولی از او در آزمون تخصصی نیمه‌متمرکز دکتری از کلیات تاریخ اسلام سؤال شود یا تاریخ ایران پس از اسلام! یک سؤال بسیار ساده در اینجا مطرح می‌شود و آن این است که چرا برای افراد، از رشته غیرتخصصی‌شان سؤال طرح شده است؟ سادگی این سؤال به حدی است که حتی مسئولان سازمان سنجش را هم بی‌پاسخ رها نمی‌کند اما جواب در جای خود سؤالات دیگری پدید می‌آورد. می‌گویند که این آزمون برای یک محک عمومی است! به نظر می‌رسد با این پاسخ راه هرگونه محاجه‌ای با متخصصان و مسئولان کاربرد سازمان سنجش بسته می‌شود.

از اینجا به بعد یا باید در معنای واژه عمومی آن هم در سطح آزمون دکتری شک کرد یا در عقل خویش! اما ای کاش تمام مشکل در امتحان دادن در هر حوزه‌ای غیر از حوزه تخصصی منحصر می‌شد چرا که این آزمون اصولاً دارای منابع مشخص نبود. به مثال پیش‌گفته بازمی‌گردیم؛ در صفحه 15 از دفترچه آزمون دکتری 90 برای مجموعه عریض و طویل الهیات و معارف اسلامی 4 منبع به ظاهر تخصصی تعریف شده است: 1- زبان انگلیسی 2- استعداد تحصیلی 3- تفسیر و کلام 4- زبان عربی. در نخستین مواجهه 2 مورد اول به کنار می‌روند؛ چرا که مشخص است ربطی به تخصص الهیات و معارف ندارند. اما مورد چهارم بی‌گمان برای برخی گرایش‌ها مثل گرایش انقلاب اسلامی ناآشنا می‌نماید. در مورد سوم هم اگر به این نکته توجه کنیم که فلسفه و کلام اسلامی برای نخستین بار از زیر مجموعه الهیات خارج شده بود و به مجموعه فلسفه اضافه شده بود، درخواستیم یافت که ربطی به گرایش‌های دیگر الهیات ندارد. بنابراین تنها تفسیر باقی می‌ماند که حیطة تخصصی علوم قرآن و حدیث است و لاغیر. از طرف دیگر دانشجویی که با 2 عنوان کلی تفسیر و کلام مواجه شده است، کدام منبع را باید مطالعه کند؟ به خصوص اگر به این نکته توجه کنیم که در تفسیر و کلام ده‌ها گرایش و سبک و هزاران جلد کتاب وجود دارد! در مدت زمان کوتاهی که برای آمادگی در اختیار داوطلبان دوره دکتری است، کدام یک از این منابع را باید مورد مطالعه قرار داد؟ این سردرگمی البته به مثال پیش‌گفته منحصر نمی‌شود، تقریباً در تمامی رشته‌ها و گرایش‌های علوم انسانی می‌توان این سردرگمی و کلی‌گویی وحشت‌آفرین را مشاهده کرد.

این اما باز تمام ماجرا نیست، چرا که در نیمه اول خرداد سازمان سنجش، نام 14 هزار و 800 داوطلب را که توانسته بودند از یک نبرد نابرابر و کاملاً غیرتخصصی جان سالم به در برند را به‌عنوان 3 تا 5 برابر ظرفیت قبول‌شدگان مرحله اول اعلام کرد و البته افزود که هر نمره‌ای که تاکنون آورده‌اید برای مرحله قبلی بوده است و در مراحل پسین بی‌تأثیر است! قرار است از میان این افراد، 5 هزار و 600 داوطلب سر کلاس‌های دوره دکتری حاضر شوند؛ عددی که در نوع خود یک رکورد بسیار بزرگ به حساب می‌آید؛ به‌خصوص برای کشوری که بسیاری از زیرساخت‌های علمی و پژوهشی لازم برای پژوهش‌های دوره دکتری را ندارد و در آن خیل تازه دکتراهایی که تا 2 سال آینده پس از برگزاری آزمون جامع، درهای بسته بازار کار و هیات‌های علمی را می‌زنند، جواب می‌شوند.

تمام اینها را البته باید در کنار فارغ‌التحصیلان دانشگاه آزاد و دانشجویانی دید که در دانشگاه‌های خارج از کشور تحصیل می‌کنند. آدمی، سرگشته بررسی اطلاعات پیش‌گفته است که معاون وزیر و رئیس سازمان سنجش از دستور وزیر برای افزایش ظرفیت پذیرش

دانشگاه‌ها در مقطع دکتری تخصصی در سال 90 خبر می‌دهد. بر اساس دستور وزیر علوم، دکتر کامران دانشجو، قرار است تا ظرف 3-2 ماه ظرفیت 5 هزار و 600 نفره دانشگاه‌ها به 10 هزار نفر ارتقا یابد. معلوم نیست این همه ظرفیت دوره دکتری با تمام محدودیت‌هایی که همه مسئولان خود با آن آشنا هستند، چگونه قرار است یک شبه فراهم شود؟ اگر اینگونه است چرا پیش از اعلام 5 سهمیه کدرشته- محل هر دانشجو این افزایش ظرفیت اعلام نشده است تا در آن 5 سهمیه مؤثر باشد؟ و اصولاً یک سؤال بسیار ساده دیگر: آیا کشور اصولاً به این همه دکتر نیازمند است؟ در این صورت چرا همین مسئولان وزارت علوم فارغ‌التحصیلان دکتری را از کوبیدن در وزارتخانه خود برای عضو هیأت علمی شدن در دانشگاه‌ها با این توجیه که چون هر دکتر، مجتهد رشته خویش است، پس باید کارآفرین باشد، برحذر می‌دارند؟